



کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰

نگاه به جنبش چپ و کارگری ترکیه

«۱۲ سپتامبر ۲۰۱۰»، سی‌امین سالگرد کودتای نظامی

نلی توگل، آلترناتیو سوسیالیستی (ترکیه)

برگردان: آرام نوبخت

مقدمه: روز ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۰، رفراندومی حول اصلاحیهٔ قانون اساسی ترکیه به ابتکار رجب طیب اردوغان، نخست وزیر حکومت حزب عدالت و توسعه، برگزار خواهد شد. قانون اساسی فعلی که به سال ۱۹۸۲ بازمی‌گردد، از سوی دیکتاتوری نظامی وقت به دنبال کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ که با حمایت ناتو و به رهبری امپریالیسم ایالات متحده و آلمان غربی صورت گرفت، تدوین گردید. اردوغان از مراسم روز ۱۲ سپتامبر، یعنی ۳۰مین سالگرد کودتای نظامی، برای تصویر کردن خود به عنوان نمایندهٔ دمکراتیک نیروهای اسلامی میانه رو در برابر نخبگان سیاسی و نظامی «کمالیست» استفاده می‌کند. اما کودتای ۱۹۸۰ نه علیه هیچ یک از جناح‌های سیاسی طبقهٔ سرمایه دار، بلکه برای نابود کردن جنبش سازمان یافتهٔ کارگری سازماندهی شد.

۱۲ سپتامبر، روزی است که تغییر توازن قوا در درون دستگاه حاکمیت ترکیه رقم خواهد خورد؛ منتها برای کارگران تُرک و کُرد و طیف چپ، این روز بیش از هر چیز یادآور یکی از سنگین‌ترین ضربات به طبقهٔ کارگر ترکیه در تاریخ معاصر آن است.

«اگر ما کودتا نکرده بودیم، الان یک کمونیست به جای من بود که با شما صحبت کند»؛ این عبارتی بود که ژنرال کنان اُورن، طی برنامه ای رادیویی و تلویزیونی چند روز پس از ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به مخاطبین گفت، یعنی روزی که ارتش برای سومین بار در طول دو دهه (۱۹۶۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰) قدرت را در ترکیه قبضه کرده بود.

بلافاصله پس از آن که ارتش قدرت را به دست گرفت، اتحادیه‌های کارگری چپ‌گرا و حق‌اعتصاب، غیرقانونی اعلام شدند و چانه زنی دسته جمعی ممنوع گردید. نزدیک به ۵۴ هزار کارگر اعتصابی به اجبار آکسیون‌های خود را متوقف کردند و بلافاصله به سر کار بازگشتند. مذاکرات چانه زنی جمعی برای ۳۵۲ هزار کارگر نیز متوقف شد.

موجی از بازداشت ها کشور را درنوردید. حدوداً ۶۵۰ هزار نفر از اپوزیسیون چپ دستگیر و شکنجه شدند؛ بسیاری از آن ها سال ها یا دهه ها در پشت میله های زندان ناپدید بودند. هزاران نفر وادار شدند از خاک ترکیه بگریزند.

سازمان های چپ گرا مجبور شدند مخفی شوند. در مجموع پس از کودتا، ۲۳ هزار و ۶۶۷ کلپ و انجمن، غیرقانونی اعلام گردیدند.

ابزارهای سرکوب- نظیر ممنوعیت بر خودسازماندهی و حق اعتصاب، تعلیق انتخابات، قتل، شکنجه و حبس، و همین طور تبلیغات اسلامی ارتجاعی- زمین زیر پای جنبش چپ و کارگری را سست کرد.

کودتا در واقع واکنش طبقه حاکم به قدرت و توان جنبش کارگری بود. این جنبش تنها از خلال صنعتی سازی سریع به دنبال جنگ جهانی دوم، به ویژه در دهه ۱۹۶۰، رشد و نمو کرد.

آغاز جنبش کارگری

حزب کمونیست ترکیه، با اتحاد چند گروه کمونیست ملهم از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، به دست بلشویک هایی نظیر مصطفی صبحی و دیگران بنیان گذاشته شد. دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، مصادف بود با سازمان یابی روز افزون کارگران و انتشار ادبیات مارکسیستی.

موانعی چند بر سر راه تکامل نیروهای مارکسیست ترکیه طی دهه های بعدی وجود داشت: نخست این که طبقه کارگر به لحاظ عددی کوچک بود.

هرچند انقلاب روسیه نشان داد که این امر به خودی خود یک مانع نیست. اما از زمان کنگره خلق های خاور در باکو (سپتامبر ۱۹۲۰)، برخلاف موضع لنین و تروتسکی، درک روشنی از نقش برجسته طبقه کارگر در جنبش های انقلابی وجود نداشت. زینوویف، رئیس کنگره، بیش تر به ایده ائتلاف برای سازماندهی کلیه «توده های تحت ستم» در شرق تمایل نشان می داد. لنین



مصطفی صبحی (۱۸۸۳-۱۹۲۱)

و تروتسکی برعکس همواره بر نقش مستقل طبقه کارگر و مبارزه آن برای هدایت فقرا و اقشار سازمان نیافته تر در جهت سرنگونی زمین داران و سرمایه داری و گشودن درها به سوی یک انقلاب سوسیالیستی تأکید داشتند.

با این حال فاکتور تعیین کننده، نقش استالینیست هایی بود که کنترل اتحاد شوروی را به دست گرفتند. به دنبال انزوای انقلاب روسیه، در کشوری عقب مانده، و بدون کمک پرولتاریای کشورهای «پیشرفته»، یک ضد انقلاب سیاسی شکل گرفت: هرچند سرمایه داری و زمین داری ملغا و اقتصاد با برنامه مستقر گردید، اما طبقه کارگر کنترل سیاسی را از کف داد و در عوض لایه کوچکی از بروکرات ها با درهم شکستن هر شکل از دموکراسی کارگری، آن را به چنگ آورد.

بروکراسی از هرگونه تغییری در توازن قوای روسیه و جهان هراس داشت. بروکراسی تا چندین ده از اقتصاد با برنامه و صنایع ملی شده به عنوان وضع موجود در روسیه دفاع کرد، منتها در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ هر آن چه را که می توانست مانع پیشروی انقلاب کارگری در سطح جهانی شود، به کار بست.

به همین دلیل است که اشتباهات زینوویف را گرفتند، تئوری کهنه منشویکی «انقلاب دومرحله ای» را زنده کردند، و آن را به دروغ به عنوان سیاست های منجر به پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه معرفی نمودند. بنابراین طبق این سیاست لازم بود که - مثلاً در ترکیه - ابتدا وارد فاز توسعه سرمایه داری برای ایجاد بنیان سوسیالیسم شد، و سپس نیروهای مارکسیست همراه با سرمایه داران «مترقی» فعالیت کنند.

انقلاب روسیه خود به وضوح نشان داد که سرمایه داران در کشورهای نیمه مستعمره کاملاً وابسته و خدمتگزار سرمایه جهانی و امپریالیسم هستند، و همین امر است که آن ها را از ایفای نقش انقلابی در برابر بقایای فئودالی یا ایفای یک نقش «مترقی» در تکامل جامعه به طور کلی بازمی دارد. به علاوه ترس آن ها از جنبش های انقلابی کارگری، نهایتاً آنان را وادار به همکاری با ارتجاع می کرد.

این چشم انداز نادرست - یعنی ابتدا دست یافتن به یک دموکراسی سرمایه داری و سپس در یک تاریخ نامعین، به انقلاب سوسیالیستی - بارها و بارها در سرتاسر تاریخ ترکیه از سوی بخش اعظم طیف چپ تکرار شد.

اما وقتی با قتل مصطفی صبحی و ۱۴ کمونیست برجسته دیگر، بدنه ضعیف نیروهای مارکسیست در دوران طفولیت آن‌ها بدون سر رها شد، استالینیست‌ها راحت‌تر از قبل می‌توانستند این تئوری نادرست را اجرا کنند. این ترورها در سال ۱۹۲۱ از سوی کمالیست‌ها سازمان یافت، یعنی همان نیروهایی که استالینیست‌ها بعدها اعلام کردند کمونیست‌ها باید به عنوان متحد خود به آن‌ها اعتماد کنند.

کمالیسم



مصطفی کمال «آتاتورک»

نقش «کمالیسم» نیز این تئوری را توجیه کرد. مصطفی کمال (ملقب به آتاتورک)، بنیان‌گذار دولت ترکیه در دهه ۱۹۲۰، ادعا کرد که ترکیه به مدرنیزاسیون نیاز دارد و این دولت است که باید از بالا این کار را سازمان دهد. در واقع استدلال آن‌ها این بود که تنها با دستگاه دولتی، عقب‌زدن مذهب و سازمان

دادن یک دولت مدرن و دفاع از ملت ترکیه و توسعه سرمایه‌داری است که می‌توان بر عقب‌ماندگی ترکیه غلبه کرد.

به عبارت دیگر، این بیانگر نیازها و ضعف سرمایه‌داران ترکیه بود. آمال و آرزوهای آنان تنها به واسطه اقدامات وحشیانه می‌توانست جامعه عمل بپوشد.

امروز نیز هنوز از این آموزه «کمالیستی» دفاع می شود. همین آموزه بود که به سرکوب وحشیانه کردها و ارامنه پیوند خورد و مداخلات و کودتاهای نظامی را توجیه کرد. تعقیب و قتل مارکسیست ها و اقدامات وحشیانه علیه جنبش کارگری، یکی از خصلت هایی همیشگی تاریخ کمالیسم است.

جنبش کارگری در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

تنها در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود که طبقه کارگر به عنوان یک نیروی قدرتمند وارد عرصه رویدادها شد.

در سال ۱۹۶۰، ارتش به کودتایی علیه حکومت محافظه کار وقت، به عنوان نخستین حکومتی که با انتخابات آزاد روی کار آمده بود، دست زد. کمالیست ها می دیدند که «حزب دمکرات» حاکم با استفاده از پوپولیسم اسلامی می تواند خود را به اکثریت روستایی متکی کند و به همین دلیل نگران بودند که برای همیشه از قدرت و نفوذ کنار گذاشته شود.

قانون اساسی برخاسته از کودتای ۱۹۶۰ از یک سو منافع کمالیست ها را تضمین می کرد و از سوی دیگر می توانست حامیان جدیدی را در شهرها برای آنان پیدا کند. نتیجه امر، یک قانون اساسی بود که برخی حقوق دمکراتیک و کارگری را از جمله آزادی مطبوعات و نظام رأی گیری نسبی، معرفی می نمود.

اما یک تناقض به وجود آمد. الغای حکومتی که به طور دمکراتیک انتخاب شده بود، خود به دمکراتیک ترین قانون اساسی که ترکیه به خود دیده است انجامید. اما این به هیچ رو به آن معنا نیست که کودتای ۱۹۶۰ تجلی ماهیت مترقی این کمالیست ها بوده است. بلکه وضعیت پیچیده ای را نشان می داد که کمالیست ها در آن گیر افتاده بودند. آن ها برای مقابله با جناح دیگری از سرمایه داران و زمین داران شیفته قدرت در ترکیه، به دنبال نقطه اتکایی در میان سایر اقشار، و از جمله طبقه کارگر می گشتند. با این حال وقتی همین «حامی»، یعنی طبقه کارگر، رشد کرد، کمالیست ها لحظه ای از واکنش شدید در برابر آن درنگ نکردند- دو کودتای نظامی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از همین رو رخ دادند.

دهه ۱۹۶۰ مصادف بود با رشد سریع و پویای جنبش کارگری. سازمان های جدید شکل گرفتند. در سال ۱۹۶۷، کنفدراسیون اتحادیه های کارگری انقلابی (DİSK) تأسیس شد و متعاقباً در سال های بعد اهمیت و وزن زیادی پیدا کرد. نفوذ ایده های «کمونیستی»- در واقع ایده های استالینیستی، از جمله نوع مائوئیستی

آن- رشد کرد. سال ۱۹۷۰ شاهد دو میلیون کارگر متشکل بود. رادیکالیزه شدن جهانی دانشجویان و کارگران جوان در سال ۱۹۶۸ نیز در ترکیه تأثیر داشت.

از سوی دیگر، ناسیونالیست ها و فاشیست های حول «حزب حرکت ملی» یا «حزب اقدام ملی» (MHP)، و سازمان های جوان آن، «گرم های خاکستری»، تلاش کردند که در جهت منافع طبقه حاکم به کارگران حمله ببرند.

رویارویی نهایی در ژوئن ۱۹۷۰

هنگامی که حکومت تلاش کرد به واسطه تدوین قانون جدیدی درباره اتحادیه ها- به خصوص علیه «دیسک»- به جنبش کارگری حمله کند، این به رویارویی نهایی در روزهای ۱۵ و ۱۶ ژوئن ۱۹۷۰ انجامید. صدها هزار کارگر به طور خودانگیخته به خیابان های استانبول، پل «شاخ طلایی»، ریختند، حتی تعدادی از ادارات دولتی را نیز اشغال کردند. منتها خیزش خودانگیخته، فاقد رهبری بود. رهبران اتحادیه عقب نشینی کردند و بدین ترتیب فرصت گسست از سرمایه داری از دست رفت. این به عقب نشینی در جنبش انجامید.

شکست ژوئن ۱۹۷۰ همراه شد با تلافی و مقابله به مثل، یعنی کودتای ۱۹۷۱. و این اساساً به تثبیت خود ارتش خدمت کرد. هرچند ارتش با وجود موجی از بازداشت و آزار و اذیت فعالین هنوز به اندازه کافی برای درهم شکستن قاطعانه سازمان های طبقه کارگر نیرو نداشت. از ۱۹۷۴ به بعد جنبش سازمان یافته کارگری به سرعت و با انرژی دوباره رشد کرد.

دهه ۱۹۷۰

در دهه ۱۹۷۰، گروه های چپ گرای استالینیست و مائوئیست در مجموع ده ها هزار عضو داشتند. در سال ۱۹۷۸، نزدیک به یک میلیون کارگر، کارمند و دانشجو در گروه های مختلف و اتحادیه هایی کارگری زیر نفوذ احزاب و گرایش های چپ گرا، سازمان یافتند.

حاکمین نیز هم چنان به ایجاد نیروهای فاشیست ادامه می دادند. طبقه کارگر- از جمله هزاران نفر از کارگران ازمیر تاریخ- با اعتصابات و اشغال کارخانه ها برای دستمزد بالاتر و حقوق دمکراتیک و در برابر فاشیست ها به مبارزات قهرمانانه دست زدند.

صدها هزار نفر در میدان تقسیم استانبول در اول ماه مه ۱۹۷۷ برای به نمایش گذاشتن قدرت جنبش کارگری گرد هم آمدند. به دلیل تیراندازی (از سوی نیروهای ناشناخته) جوّی از اضطراب و وحشت در میان معترضین به وجود آمد و سپس نوبت به رویارویی با نیروهای پلیس رسید. در پی این حادثه ۳۳ نفر کشته شدند.



اول ماه مه ۱۹۷۷، میدان تقسیم، استانبول

رهبری جنبش کارگری، به خصوص رهبران دیسک و چپ رادیکال، با وجود نفوذ خود، نه قادر بودند و نه تمایلی داشتند که با سازماندهی برای تعیین تکلیف قاطعانه با سرمایه داری، راه برون رفت را نشان دهند. حزب کمونیست ترکیه که در این مقطع به دلیل نفوذ خود در درون اتحادیه های کارگری مهم ترین نیروی چپ به شمار می رفت، از کنترل خود بر دیسک برای عقب نگاه داشتن جنبش استفاده کرد.

رهبران حزب کمونیست ترکیه به یک نوع حکومت جبهه واحد با «حزب جمهوری خواه مردم» (CHP) چشم امید داشتند. آن ها به جای نشان دادن راه گسست از سرمایه داری، تلاش کردند که سرمایه داران به اصطلاح «مترقی» را به وحشت نیاندازند. آن ها حتی با کارفرمایان هم علیه کارگران رادیکال تر همکاری کردند، به عنوان مثال نام این کارگران را برای قرار گرفتن در فهرست سیاه کارفرما لو می دادند.

امید توده‌هایی که در جستجوی راه حل رادیکال بودند، رو به افول بود و حاکمیت نیز روی همین امر حساب می‌کرد. حاکمیت از رهبری ناکافی چپ ترکیه و کمک نیروهای فاشیست، برای مایوس کردن چپ بهره برد و بر لایه‌های محافظه‌کارتری که خواهان نظم و ثبات و پایان هرج و مرج بودند اتکا کرد.

حتی در سطح انتخاباتی نیز فقدان یک آلترناتو روشن از سوی چپ آشکار بود. به دنبال امیدهای بالایی که در سال ۱۹۷۷ وجود داشت، «حزب جمهوری خواه مردم» (CHP) همراه با رهبری آن بولنت اِجویت، به عنوان بزرگ‌ترین حزب انتخاب شد.

این حزب هرگز یک حزب کارگری نبوده است. در گذشته احزابی مانند حزب سوسیال دمکرات (SPD) آلمان یا حزب کارگر بریتانیا، تشکیلاتی با رهبری سرمایه‌داری بودند، منتها با ریشه‌های عمیق در درون طبقه کارگر. کارگران با وجود رهبری این سازمان‌ها سعی کردند که از چنین احزابی به عنوان ابزار مبارزه طبقاتی استفاده کنند. بنابراین مارکسیست‌ها این تشکیلات را به عنوان «احزاب کارگری با رهبری سرمایه‌داری» خصلت‌بندی می‌کردند. حزب سوسیال دمکرات و حزب کارگر این خصلت را در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییر دادند. اما CHP هرگز نمی‌توانست به این صورت توصیف شود. این حزب تحت فشار جوّ موجود، با برخی شعارهای چپ‌گرایانه رادیکال و دادن وعده‌هایی به جنبش کارگری، به حرکت واداشته شده بود.

با این وجود در دوره حکومت این حزب هیچ چیزی تغییر نکرد. به موازات بی‌ثباتی اقتصادی، فاشیست‌ها هم چنان به گسترش ارباب و ترس بی‌وقفه ادامه دادند و بر این اساس در سال ۱۹۷۹ یک حکومت راست‌گرا به رهبری سلیمان دمیرل بازگشت.

امپریالیسم امریکا

به دلیل نزدیکی ترکیه به اتحاد شوروی و موقعیت جغرافیایی آن و هم‌مرزی با قفقاز، ایران و عراق، امپریالیسم امریکا منافع خود را در ترکیه دنبال کرد. پس از تغییر و تحولات ایران در سال ۱۹۷۹، اهمیت ترکیه به عنوان یک دژ در منطقه برای امپریالیسم افزایش یافت. امریکا در آن مقطع اقدام به برپایی پایگاه هوایی در اینجیرلیک (Incirlik) نمود.

بنابراین می توان تصور کرد که امریکا مستقیماً درگیر تدارک برای کودتا بوده است. اخبار کودتا چندین ساعت قبل از این که کودتا اتفاق افتاده باشد در رادیوهای امریکا پخش شد! یکی از سخنگویان وزارت امور خارجه ایالات متحده بعدها تأیید کرد که ارتش ترکیه پیش از آغاز کودتا آن ها را در جریان کودتا قرار داده بود.

صندوق بین المللی پول از حاکمین ترکیه درخواست کرد که خصوصی سازی و آزاد سازی را آغاز کنند. حکومت دمیرل قادر نبود وضعیت بی ثباتی را که اعتصابات مداوم و درگیری های خشن ویژگی آن را شکل می داد، تحت کنترل خود در بیاورد.

کودتای ۱۹۸۰



پس از دوره ای که بیش از یک دهه به طول انجامید و طی آن انقلاب و ضد انقلابی همواره به طور مداوم در دستور برنامه بودند، و در شرایطی که چپ ترکیه قادر به استفاده از فرصت ها نبود، طبقه حاکم به این نتیجه رسید که اکنون موقع تعیین تکلیف رسیده است.

بر همین اساس بود که ارتش، قدرت را قبضه کرد و کودتایی را در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ سازمان داد. جنبش کارگری و احزاب چپ ضربه سنگینی متحمل شدند و زمینه برای استعمار و خصوصی سازی بی حد و حساب مهیا گردید.

هشت سال پس از کودتای نظامی، هزینه نیروی کار نصف شده بود. در سال ۱۹۸۰ یک کارگر با حداقل دستمزد مجبور بود برای پرداخت یک اجاره بهای متوسط ماهیانه، ۳۶ روز کار کند. تورم به طور سرسام آوری بالا رفت و دستمزدها به شدت از قیمت های فزاینده عقب ماند. در سال ۱۹۸۸، قیمت نان ۴۳ برابر رشد کرد، قیمت گوشت ۳۳ برابر و قیمت روزنامه، ۷۹ برابر، درحالی که دستمزدها تنها ۱۰ برابر افزایش یافت.

چرا ارتش پیروز شد؟

چپ ترکیه فرصت های بسیاری برای پایان دادن به قدرت سرمایه داری، امپریالیسم و زمین داران، و گشودن درها به سوی دگرگونی سوسیالیستی ترکیه به عنوان بخشی از جنبش سوسیالیستی بین المللی داشته است. اما این چیزی بود که گروه های انقلابی زیر سیطره استالینیسم و مائوئیسم در تقابل با آن قرار داشتند. به دو دلیل:



کنان اورن

نخست، استدلال آن ها این بود که در مورد کشور ترکیه، سوسیالیسم هنوز در دستور برنامه نخواهد بود. آن ها به دنبال همکاری با نیروهای سرمایه داری بودند. در پس امید به همکاری با نیروهای سرمایه داری و بورژوازی «مترقی»، تئوری انقلاب مرحله ای آن ها بود که گمان می کرد در

مسیر حرکت به سوسیالیسم، ترکیه ابتدا باید از فاز دمکراسی بورژوازی گذر کند.

اما سازندگان این «انقلاب بورژوازی» دیگر در آن جا حضور نداشتند. نمایندگان کمالیست بورژوازی در سال ۱۹۶۰ با آتش بازی کرده و دست خود را سوزانده بودند. نگرانی اصلی حاکمیت ترکیه، تهدید نسبت به سود و قدرت آن ها از جانب طبقه کارگر بود. همین امر تمامی جناح های سرمایه داری را به سوی اردوگاه ضد انقلاب حرکت داده بود.

اشتباه دوم، که خود با مورد اول ارتباط دارد، این دیدگاه بود که وظیفه اصلی، مبارزه علیه امپریالیسم است. نیروهای مختلف «انقلابی» تلاش کردند که برای مبارزه علیه امپریالیسم ایالات متحده، با کمالیست ها متحد شوند و ترکیه را با طی کردن مسیر ملی و سرمایه داری از سلطه امپریالیست ها آزاد سازند.

با این حال در شرایط تقسیم بین المللی بازارهای جهانی تحت سلطه قدرت های امپریالیستی، هیچ فضایی برای توسعه ملی پایدار سرمایه داری به هیچ رو وجود ندارد. حاکمین ملی ارتباط تنگاتنگی با طبقات حاکم بین المللی دارند و مطیع قدرت بازار جهانی هستند.

وظایف و تکالیف حل نشده انقلاب بورژوازی - استقرار دموکراسی سرمایه داری، حل مسأله ملی، انجام اصلاحات ارضی - امروز تنها به دست طبقه کارگری حل می شود که آن هم در همین سطح باقی نخواهد ماند، بلکه برنامه خود برای انقلاب سوسیالیستی را در سطح جهانی برای تضمین موفقیت انقلاب مطرح خواهد کرد.

سردرگمی چپ استالینیست ترکیه تا حدی بود که بخشی از آن تمایل داشت وجود خود را به نوعی تداوم کودتای «چپ» در سال ۱۹۶۰ ببیند. آن ها یا دست به دامن ارتش شدند که علیه فاشیست های گروه «گرگ های خاستری» اقدام کنند، یا نسبت به این کودتا «بی طرف» باقی ماندند، و یا حتی نمی خواستند آن را کودتا خطاب کنند.

بسیاری از چپ ها به جای اتکا به طبقه کارگر، به دنبال همکاری با کمالیست ها یا «سرمایه داران مترقی» بودند.

همین اشتباه عیناً از سوی آن دسته چپ هایی که از مبارزه مسلحانه دفاع می کردند و ابزارهای دیگری را جایگزین طبقه کارگر به عنوان وسیله تغییر اجتماعی کرده بودند، منعکس شد.

مبارزه مسلحانه

در پایان دهه ۱۹۶۰ یک لایه از سوسیالیست های جوان شکل گرفتند که شهادی آن ها هنوز محبوب هستند. ماهر چایان، از چهره های رهبری جنبش دانشجویی، و سازمان هایی نظیر «راه انقلابی» (Devrimci Yol)، دنیز گرمیش (ارتش آزادی بخش خلق ترکیه) و ابراهیم کای پاکایا (بنیان گذار حزب

کمونیست ترکیه، مارکسیست-لنینیست) مدافع مبارزه مسلحانه بودند و همه آن‌ها در سنین جوانی در جریان نبرد، با اعدام یا زیر شکنجه کشته شدند. احترام برای آن‌ها و دیگرانی که وارد مبارزه مسلحانه شده‌اند، هنوز بسیار نیرومند است.

قطعاً تمامی این فعالین جوان قهرمانانه مبارزه کرده‌اند، اما همه آن‌ها در عین حال نیز تلاش کرده بودند که به جای توده‌ها و سازمان‌های طبقه کارگر عمل کنند و همین امر مبارزه را به سوی بن بست سوق داد. سازماندهی کمیته‌های دفاعی در برابر حملات فاشیست‌ها یا سرکوب دولتی کاملاً موجه است. این حق و نیاز ما به دفاع از خود به شکل مسلحانه است. منتها بخشی از چپ ترکیه، حتی گروه‌هایی که خود را مارکسیست می‌دانستند، بسیار فراتر از این رفتند. بسیاری از آن‌ها- با الگوبرداری از مثلاً تئوری‌های چه گوارا- مدافع جنگ چریکی متکی بر مناطق روستایی یا «چریک‌های شهری» بودند.

این استراتژی مانعی در برابر تمرکز چپ بر روی مبارزه طبقه کارگر، سازماندهی آن و ارائه یک رهبری روشن مارکسیستی بود. آن‌ها به جای به چالش کشیدن رهبری اتحادیه‌های کارگری، در انتظار مبارزه یا به کوه‌ها رفته بودند یا مخفی شده بودند. تمرکز نادرست بر مبارزه مسلحانه، بخشی‌هایی از طبقه کارگر را از آنان منزوی و دور کرد و بهانه‌ای به دست دولت داد تا چپ انقلابی را در برابر مردم، افرادی خشن و غیرعادی معرفی کند.

در زمان کودتای ۱۹۸۰، این سازمان‌ها که به دفاع از عقاید خود ادامه می‌دادند، به لحاظ کمی نیرومند بودند، و برخی از آن‌ها نیز هنوز امروز باقی مانده‌اند. با این حال، «رهایی طبقه کارگر، تنها می‌تواند امر خود طبقه کارگر باشد». از صحت این گفته مارکس طی سال‌های گذشته به هیچ‌رو کاسته نشده است. هر روش تروریسم فردی-حتی اگر بسیار رادیکال به نظر برسد- محکوم به شکست است.

۳۰ سال بعد: مبارزات طبقاتی نوین و چالش‌های کهنه

برای نخستین بار در طول ۳۰ سال گذشته، چیزی شبیه به یک بهبود از پیامدهای کودتای نظامی و سال‌های آزار و اذیت و سکوت متعاقب آن، در حال رخ نمودن است. اعتصابات و اشغال در آغاز سال در شرکت

های «تکل» و «تاریش»، بیانگر بازگشت کارگران ترک و کرد است برای نخستین بار از ۱۹۷۷ به این سو، ۳۰۰ هزار نفر در مراسم اول ماه مه میدان تقسیم استانبول تظاهرات کردند.



جنبش نوین کارگری ترکیه، می رود که با چالش های کهنه رو به رو شود.

ایده سوسیالیسم در دهه ۱۹۷۰ شایع بود. ترس حاکمان از نیروهای چپ عظیم بود. اما چپ زیر سیطره استالینیسیم و مائوئیسم خطاهای بزرگی مرتکب شد. و حتی اگر هم مجادله ای سنگین میان این گروه ها بود و گاهی حتی با نیروی مسلحانه مبارزه می کردند (امری که خود شکاف در درون جنبش و تضعیف وحدت در مبارزه علیه فاشیسم و سرمایه داری را تسهیل می کرد)، اما این نیروها نهایتاً حول مسائل اساسی بسیاری، نزدیک و مشابه به هم عمل می کردند.

بنابراین جمع بندی بیان کار و نتیجه گیری از آن، حساس ترین وظیفه ای است که اکنون به یاد تمامی قربانیانی که علیه کودتا و استبداد جنگیدند، باید انجام دهیم.

۹ سپتامبر ۲۰۱۰

منبع: